

عمر رضی الله عنه سنجید بر پیام راضی الله عنه در حصص عمری فرمود بود  
 و او گاه گاه بخود می بنده امیر المؤمنین عمر رضی الله عنه سبب از رسید  
 گفت در وقت مفضل حبیب و دعار او حاضر بودم هر گاه که آن حالت  
 می نظری آن می نمود می نمود بعد از آن چون ویر ایرد ار کرد نه گفت خدا بود  
 با صلیح رسالت رسول تو چنانکه فرموده بود قیام نمودیم و اینها  
 بچگونگی نیست که بیعام من بوی رساند تو قادر می که سلام من بوی  
 رسالتی سلام من بوی رسان اسامه گوید رضی الله عنه که رسول صلی الله علیه  
 و سلم در میان اصحاب نشسته بود که آثار روحی بروی ظاهر شد و گفت  
 در عهد الله پس آید چشم آورد و گفت برادر من جبرئیل از خدا می آید  
 سلام حبیب بن میرساند چون خبر حبیب رضی الله عنه بر رسول صلی الله علیه  
 رسید فرمود هر که حبیب را از آن جوب فرود آید جبرئیل او بهیست  
 باشد زبیر بن العوام وقت را دین اسود رضی الله عنهما بان کار برخواستند  
 شب می رفتند و روز بهنمان می شدند تا اینکه رسیدند و شب در حوالی دار  
 چهل کس از برای آنجا آمدند سخن می شنیدند و بودند آهسته و آهسته و فرود آمدند  
 و دست وی بر جانش بود چون از آن هر آست می نمود آمارنگ رنگ

خون بود بوی بوی مشک و سبب تغیر در بدن می شد و بود با وجود  
 آنکه قریب بچهل روز از آنها گذشت بود زبیر رضی الله عنه و را  
 بر اسب خود بار کرد و روان شد نزد چون شترکان آگاه شدند  
 کس در عقب ایشان تا خستند چون ایشان رسیدند زبیر و معدا  
 جنب را بر زمین نهادند زبیر و بر اسب ایستاد که یعنی فرود آمدن اسب  
 و بر ابلع الارض لقب کرد بعد از آن زبیر و معدا از رضی الله  
 عنهما بخاریه مشغول شدند طمان باز گشتند و زبیر و معدا رضی الله  
 عنهما رسول صلی الله علیه و سلم آمد نزد جبرئیل علیه السلام بار رسول صلی الله  
 علیه و سلم گفت ای محمد فرشتگان یاسین دو مرد از امت تو میمانند  
 میکشند **بیت** که رسول صلی الله علیه و سلم در سال چهارم از  
 بختیست بچکس را از اصحاب که ابو قحاده رضی الله عنه یکی از ایشان  
 بود و غیره و شنید که سلام بن ابی الطیف را قتل گشتند چون سبب  
 بجانه وی در آمدند و بر او گشتند و بیرون آمدند ابو قحاده همان چو در  
 فرابویش کرد باز گشت و کمان را گرفت و بیای و بر آن خمی رسید  
 و بعضی گفته اند بگشت بعد از خود از آب سبب و بسیار آن بودست

عمری که در این